

تشریف آورد، قدری نشسته، بعد با هم سوار شده، رفتیم به شمیران. دم در باغ سلطنت آباد که طرف مشرق است، سوار زیادی ایستاده بودند. سردار اقبال مشغول سان دیدن بود.

باری اول رفتیم به صاحبقرانیه، احوالی از ملکه ایران پرسیده. بعد رفتیم به کامرانیه، وقت نهار حضرت اقدس تشریف آورده، صرف نهار کرده، دو ساعت به غروب حضرت اقدس سوار شده، تشریف بردند به مبارک آباد عین الدوله دیدن. معیر الممالک درباره فئات مهر آباد بعضی عرایض (داشت) که به حضرت اقدس عرض کرد. بعد سوار شده رفتیم رو به شهر. در بین راه میرزا سید رضا که سابقاً در جزء گارد من بود و حالا سرتیپ (است) و چندی هم با سپهدار در استرآباد بود. (و) پارسال رفت تبریز، حالا چندی است، آمده است با اردو. در بین راه دیدمش، صدا کردمش دم درشکه، بعد (گفتم) بیا شهر من تو را ببینم.

میرزا سید رضا آمده، تفصیلات جنگ آذربایجان را از او پرسیدم؛ مختصراً حکایت کرد که می نویسم: می گفت تمام را عین الدوله اهمال می کرد و گرنه کار آنجا به اتمام رسیده بود. جنگ و رشادت را می گفت صمدخان شجاع الدوله می کرد (و) اگر عین الدوله با او همراهی می کرد، در همان جنگ اول شجاع الدوله تبریز را گرفته بود.

رحیم خان هم بد نبوده است، برای دزدی و چپاول گاهی رشادت های خوب می کرده است.

اقبال السلطنه هم خوب بوده است، ولی می گفت عین الدوله هیچ حرکت نکرده، به جز اهمال کاری. سردارها هم بیشتر کارشان این بوده است که از عین الدوله پول بگیرند. فوج سیصد نفری را هشتصد نفر قلمداد بکنند و پول بگیرند. (و) عین الدوله برای اینکه اهمال کاری خودش معلوم نشود، هیچ حرف نمی زده است.

علی اشرف خان امیر معزز، سردار جنگ بختیاری (و) سردار ارشد، که این

آخری رفته بود، هر کدام یک رمز مخصوصی داشته. کارشان این بوده است که اول یکی یکی تلگراف رمز هر چه بتوانند، دروغ سر هم بکنند و تلگراف بزنند که: «فلان سنگر را من چه طور از دست فلان گرفتم. ستارخان و باقرخان (را) من چه طور با گلوله زدم. توپ را چه طور انداخته سنگرها را چطور از دست حضرات گرفته‌ام». به سپهسالار می‌کردند؛ او هم که شاهنامه می‌خواند و مکرر شنیده‌ام...

بعد آن وقت، این سه نفر تلگراف می‌زدند (و) از همدیگر تعریف می‌کردند (و) شجاعت همدیگر را می‌نوشتند (و) شب‌ها مشغول بازی آس‌بازی بودند (و) در سنگرهایشان هیچ کس نبود!

بعد که از طهران نوشتند: چرا جنگ نمی‌کنید؟ آن وقت همه با هم یک روز یک حمله بردند. بعد سرکوه‌ها را تبریزی‌ها گرفته (بودند)، اگر سالار عشایر نبود که تمام ماها کشته شده بودیم، با دوستان نفر سوارش رفته بوده است (و) آنها را از کوه پائین کرده بوده است تا این قشون جانی در برده بودند.

می‌گفت، سالار عشایر هم مورد مؤاخذه شده بوده است. میرزا سید رضا (می‌گفت) جنگ را شجاع‌الدوله می‌کرد، چپو و غارت را رحیم‌خان (و) تماشا را ما می‌کردیم.

ولی در این آخری که آذوقه‌راه روی شهر بسته بودند، می‌گفت: «ده پانزده روز اهل شهر اسپرس می‌خوردند (و) جنگ می‌کردند»؛ الحق رشادت و غیرت را تمام کرده بودند. آذوقه هم که روس‌ها برای اهل تبریز فرستاده بودند، نخورده بودند، گفته بودند که ماها (اگر) از گرسنگی بمیریم بهتر است از این که روس‌ها به ما آذوقه بدهند و خیلی زن و بچه از گرسنگی مرده بودند، تا آن روزی که شاه قشون را مرخص فرموده بودند مقرر شده بود که؛ دروازه‌ها را باز کنند. مشروطه داده بودند، آن وقت رحیم‌خان می‌رود به جای خودش. دو عراده توپ «شنیدر» را هم برده است.

از قراری که می‌گفت: دو سه مرتبه شجاع‌الدوله تا توی شهر را گرفته، ولی از طرف اردوی عین‌الدوله همراهی و کمک نشده.
باری خبط و خطا زیاد شده بود، اگر بخوام بنویسم یک کتاب بزرگ خواهد شد.

یکشنبه ۲۴ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

از راه زرگنده رفتم یک سر به کامرانیه. حضرت اقدس می‌خواستند تشریف فرمای سلطنت آباد بشوند، من هم در کالسکه در رکاب مبارکشان نشسته رفتم سلطنت آباد. دم در، امیر جنگ، سردار کل، سردار مؤید، مؤید الدوله، امیرمفخم بختیاری، ضیاءالملک، سردار فخرالممالک، سردار افخم که رئیس نظمیہ باشد، مجدالدوله و مجدالسلطنه پسرش، بودند. حضرت اقدس تشریف فرمای اندرون شدند خدمت شاه، ماها در همان جا نشسته، مدتی طول کشید تا بندگان همایونی بیرون تشریف آوردند (و) تشریف بردند به حوض خانه. بعد وزراء آمده شرفیاب شدند. سعدالدوله نبود، گفتند پاهایش درد می‌کند. بعد آمدیم دم در سر جای اول نشستیم. وزراء دربار در طرف در مغربی هستند (و)، امیر جنگ در طرف در مشرقی هستند، در همان حیاط‌های سابق من امیر جنگ منزل دارد.

باری تا یک ساعت (و) نیم بعد از ظهر حضرت اقدس در حضور همایونی بودند، بعد آمدند بیرون.

عصری برخاسته سوار شده رفتم به باغ صنیع‌الملک مرحوم (و) باغ حاجی دبیرالدوله (و) باغ نجم‌السلطنه که یکی (را) پسند کرده اجازه کنم.

دوشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سوار شده آمدم منزل مستوفی‌الممالک، توی حیاط نشسته بود. دبیرالدوله، نظم

الدوله (و) دو سه نفر از صاحب منصب های توپخانه آنجا بودند.

فوج طهران نصفش بهاءالدوله را نمی خواهند. چند روزی هم در خانه جمع شده بودند، نزدیک بود که به هم بریزند تا آخر این نصف از بهاءالدوله خلع شده، حالا که بی صاحب است. مستوفی الممالک سوار شده، رفته به خانه خواهرش عیال جلال الدوله. اخبارات تازه این است که: سپهدار در قزوین، بیرون شهر رو به طهران اردو زده است و مالیات از مردم می گیرد.

سه شنبه ۲۶ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷

عصری چهار ساعت به غروب مانده با سرکار معزز الملوک سوار شده رفتم به فرح آباد.

چهارشنبه ۲۷ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷

عصری رفتم در خانه پیش فرمانفرما. رفته بود به مجلس مملکتی. از آنجا رفتم به خانه عین الدوله. مشیر السلطنه قوام الدوله، ضیاء الملک، حکیم الهی (بودند) انتظام الدوله هم دو سه روز است، آمده اینجا، آفا سید حسین پسر آقای بحرینی با برادر بزرگش و برادر کوچکش بصیر الدوله (و) جمعی بودند. حشمت الدوله آمده (و) سهم الدوله پسر علاء الدوله.

حکومت آذربایجان (را) داده اند به علاء الدوله، ولی پسرش می گفت که قبول نخواهد کرد.

پنجشنبه ۲۸ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷

از اخبار تازه که شنیده ام، این است که: در چند شب قبل دو نفر می روند به خانه نجم السلطنه خواهر فرمانفرما، خواب بوده است، بیدار می شود، و تپانچه را می کشند

رویش که اگر صدایت (در آید) تو را خواهیم کشت، بگو ببینیم که پولت و جواهرات کجاست؟ زبانش بند آمده می گوید که جواهری ندارم ولی یک مقدار پول، با دوسه پارچه جواهر در کیف دارم، بردار ببر، برداشته برده بودند.

جمعه ۲۹ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷

صبح، بعد از شکر خداوند متعال و دعاهاى روز جمعه، رفته حقاّم. نظم الدوله آمده مدتی صحبت می کردیم. بعد از کامرانیه تلفن زدند. رفته پای تلفن با حضرت اقدس قدری صحبت کردم، نیم ساعت به غروب سوار شده رفته به خانه سردار کل.

شنبه سلخ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷

عصری رفته در خانه پیش فرمانفرما، نبود. رفته بود به سلطنت آباد. در دیوانخانه تخت مرمر قدری گردش کرده، بعد رفته به خانه آصف السلطنه. به شاهزاده مؤید السلطنه که حکومت یزد را داده بودند موقوف شده است، نمی رود، تا بعد چه شود.

یکشنبه غره شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

از اخباری که امروز شنیده شده این است که بختیاری هائی که اصفهان بودند، حرکت کرده (اند) رو به طهران ولی گویا اصل نداشته باشد. علاء الدوله که حکومت آذربایجان را به او داده اند، رفته است به «پترزبورغ» بعد یا از آنجا می رود به تبریز یا می آید طهران بعد می رود تبریز. فخرالملک (هم) چندی بود رفته بود مکه، دیروز وارد شده است.

دوشنبه ۲ شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

رفته حمام. بیرون آمده، شاهزاده موثق الدوله (و) حاجی امین الخاقان (و)

جلال‌الملک بودند. معین‌السلطان هم عصری آمده، تمام را باز می‌کردیم.

سه‌شنبه ۳ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم خانه فرمانفرما، نبود. بعد رفتم امیریه. قدری با تلفن با حضرت اقدس بعضی عرایض داشته گفتم، از آنجا رفتم منزل حاجی امجدالدوله، پیش احتشام‌الملک. مشیراکرم که پسر کوچک عصمت‌السلطنه باشد، آنجا بودند.

چهارشنبه ۴ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

با آجودان حضور رفتم دیدن فخرالملک، مشیر حضور، میرزا حمدعلی خان، مستوفی خان، شیخ علی عرب، شاهزاده امیرالامراء و شیخ شیپور (بودند). بعد رفتم به دیوانخانه. فرمانفرما با سایر وزراء در تلگرافخانه بودند.

از اخبار تازه این است که: غیاث‌نظام را در قزوین کشته‌اند، غریب این است که (او) خودش یکی از مجاهدین محسوب می‌شده! سپهدار هم در بیرون شهر قزوین اردو زده است. سردار مفخم که امیرمکرم باشد و او هم در لاریجان استعدادی جمع کرده است. این شهرت‌ها در شهر است، راست یا دورغ، کم یا زیادش را اطلاع ندارم، البته تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها!

باری تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

اغلب مردم هم هر چه دارند در خانه‌هایشان چال کرده، اغلب رفته‌اند در زرگنده باغ یا خانه‌ای اجاره کرده‌اند (و) اسباب‌هایشان را برده‌اند آنجا اغلب هم اسباب یا جواهرات که داشته‌اند، برده‌اند در بانک روس گذارده‌اند. در واقع حاضر (به) فرار هستند.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که: در قزوین متصرف الدوله علی جان اصرار زیادی داشته است که: من با سیصد نفر سوار می‌روم طهران را می‌گیرم؛ سپهدار گفته بوده است حالا زود است با هم گفتم و گویشان شده بوده، بعد سپهدار او را می‌فرستد به طرف طالقان (که) آن طرف‌ها را بگیرد (و) منظم بکند.

از قراری که معروف است در قزوین خیلی بی‌نظمی است، مردم را اذیت می‌کنند، زن‌ها را می‌کشند می‌برند و.... بچه‌ها را مجاهدین می‌برند، خیلی مردم را صدمه می‌زنند.

جمعه ۶ شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که: صدق السلطنه که حاکم مازندران بوده آمده است، گویا آنجاها هم بهم خورده باشد که او آمده است. بعد از تحقیق صحیح خواهم نوشت. دو سه روز است که در شهر هیهوی زیادی است از طرف مجاهدین قزوین و حرکت بختیاری‌ها. دیشب قزاق با توپ به طرف کرج فرستاده شده. گویا امروز هم مجدداً بفرستند از افواج و سوارهای غیر قزاق. مستوفی الممالک هم استعفا کرده است، گویا باز هم به کارش امیر جنگ دخالت می‌کند. باز مونسین و ذخیره (را) فرستاده‌اند شمیران، گویا بی‌اجازه او بوده است. باری انشاءالله بعد از تحقیقات صحیحی هر کدام را به تفصیل خواهم نوشت.

شنبه ۷ شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

از طرف قلعهک رفتم. از طرف سلطنت آباد در کامرانیه. بالای سلطنت آباد دیدم حضرت اقدس تشریف فرمای سلطنت آباد می‌شوند، در رکاب مبارکشان رفتم سلطنت آباد به حضور همایونی. بندگان اقدس اعلی با «بارونوفسکی» خلوت داشتند. حضرت اقدس هم بیرون نشسته، امیرجنگ، آصف السلطنه، ظل السلطنه، امیر

مفخم، امیر معزز (و) جمعی بودند.

امیر مفخم با دو عراده توپ (و) یکصد نفر قزاق (و) دویست نفر سوار کشیک‌خانه می‌روند به طرف قم، جلو (ی) بختیاری.

بختیاری‌ها وارد قم شده‌اند. اردوئی که در کاشان است، آن هم می‌آید به طرف قم. باری بعد از مدتی «بارونوفسکی» رفت. آن وقت رفته شرفیاب شدم، مؤیدالدوله، ناصرالسلطنه، حشمت‌الدوله، سعیدالسلطنه، امین‌الملک (و) اجلال‌السلطنه بودند.

صبح که (می) آمدم رو به شمیران، در عشرت‌آباد، عین‌الدوله، عضدالملک، فرمانفرما، اقبال‌الدوله، نیرالدوله، با (جمعی) آنجا جمع شده خلوت داشته و مجلس فراهم کرده بودند.

باری فوج دماوند که در تبریز بودند، آمده در کامرانیه برای مطالبه مواجب‌هایی که به آنها وعده داده‌اند، چاتمه زده بودند. ظل‌السلطنه رفته به آنها وعده فردا را داد.

یکشنبه ۸ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر خالی مهربان، رفته حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، ظل‌السلطنه رفت (به) سلطنت‌آباد حضور شاه.

باری بعد «بارونوفسکی» آمد حضور آقا، مدتی بود. باز فوج دماوند آمده دم در اندرون چاتمه کرده. هر چه (کردیم) که آنها را حرکت بدهیم نشد، حقوقشان، یا امتیازاتشان را می‌خواهند. بعد حضرت اقدس سوار شده، رفتند سلطنت‌آباد برای خاطر فوج با شاه حرف بزنند.

تا نیم ساعت از شب رفته آنجا بودند، بعد آمدند دیدند فوج هنوز نرفته است. انتخاب‌الدوله سرتیپ فوج هم می‌خواهد برود. حضرت اقدس بنای فحش (و) تغیر را به انتخاب‌الدوله گذاردند، آخر به هزار معرکه فوج را از در اندرون حرکت داده رفتند

بالای کامرانیه. بعضی ها رفتند، توی تکیه منزل کردند.

دوشنبه ۹ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت احدیت رفتم، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم؛ میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت روس آمده، برادرزاده آقا سید محمد مجتهد آمده، با جمعی که حساب (و) کار شخصی با حضرت اقدس داشته‌اند، آمدند.

اخبارات تازه این است که: حضراتی که در عشرت‌آباد بودند هر روزی در یک جا جمع می‌شوند، حرف می‌زنند، معلوم نیست، که مقصود چه چیز است. امروز هم در خانه امام جمعه خوی بودند. معلوم می‌شود که از وکلای سابق هم هستند. باری مردم شهر هم خیلی متوحش هستند. شهر هم نظامی است، سپرده به «پالکونیک» است.

سه‌شنبه ۱۰ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه عین‌الدوله. توی حیاط نشسته بودند با عضدالدوله صحبت می‌کردند.

باری از اخبارات تازه که شنیدم این است که: آن مجلسی که در این چند روزه حضرات کرده بودند، گویا بعضی پیغامات به حضور همایونی داده‌اند که بایست بعضی اقدامات بکنید. گویا بندگان همایونی تغیر فرموده‌اند که این فضولی‌ها به شما نیامده است. عین‌الدوله هم، توی هم بود. حال خوشی نداشت. از حرف‌هایش همچو استنباط می‌شود که به او هم تشری از طرف دولت زده‌اند. باری بعد انتظام‌الدوله آمده، غروب سوار شده رفتم به خانه فرمانفرما، در مجلس مملکتی بود در عمارت خورشید. از اخبار تازه این است که: مجاهدین آمده‌اند تا بنگه امام آنجاها را تمام مشغول چاپیدن هستند. از طرف قم هم آمده‌اند جلو، گویا تا علی‌آباد آمده‌اند.

چهارشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

از اخبار تازه که شنیدم، این است که: آقا میرهاشم که در زرگنده بود، آدم‌هایش بعضی کارها کرده، سفارت روس او را از زرگنده جواب (کرده) اند.
باری سوار شده آمدم رو به کامرانیه. حضرت اقدس تشریف برده بودند به سلطنت آباد. از اخبار تازه این بود که: دیروز بندگان همایونی تشریف فرمای کامرانیه شده بودند. بعد از ظهر با حضرت اقدس به سلطنت آباد مراجعت کردند.
از اخبار تازه این است که: سپهدار وارد بنگه امام شده با چهار صد نفر، مجدداً قشون به کرج رفته از سوار و قزاق (و) توپ، از برای جلوگیری مجاهدین.

پنجشنبه ۱۲ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. بعد به من مقرر فرمودند که بروم به در خانه. باری سوار شده رفتم به سلطنت آباد، دم در، امیرجنگ که باز دو سه روز است که او (را) سپهسالار خطاب می‌کنند، (بود).
مجدالدوله، «باخاویوف» که در قزاق‌خانه بود و حالا در واقع کشیکچی باشی است و پنجاه سوار هم حکم شده است، بگیرد بودند...
سپهسالار باز هم مشغول ترتیبات قشون (و) استحضامات سلطنت آباد بود. اردوها (را) که تشکیل یافته، در حوالی سلطنت آباد مرتب می‌کردند.
بعد حضرت والا ظل السلطنه تشریف فرما شدند. رفته به خاکپای مبارک مشرف شده، هیچ اظهار مرحمتی فرمودند. از وزراء هم به جز سعدالدوله، امیر نظام، وزیر مالیه و مخبرالدوله هیچ کس نبود.
بندگان همایونی هم قدری با مجلل خلوت فرموده، بعد رفتند اندرون صرف نهار فرمایند.

از اخبارات که شنیدم، این است که: عزیزالسلطنه دختر رکن الدوله مرحوم که زن مجدالدوله بود (و) به قدر یک سال است طلاق گرفته است، مرحوم شده است.

جمعه ۱۳ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

با ظل السلطنه سوار شده رفتم، پشت سلطنت آباد. یک چشمه کوچکی با چند عدد درخت، ظل السلطنه خریده است (و) فئاتش را مشغول کار کردن است. اسمش را فیروزآباد گذارده‌اند. بعد سوار شده آمدم کامرانیه: از اخبارات تازه این است که: بختیاری‌ها از قم آمده‌اند به منظره با حاجی علیقلی خان سردار اسعد. امیر مفتخ هم که ایلخانی بختیاری شده است، امیر تومانی هم به او مرحمت شده است.

شنبه ۱۴ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس، در رکاب مباحشان سوار کالسکه شده رفتم به سلطنت آباد. بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند، حضرت اقدس تشریف بردند اندرون. من رفتم منزل سپهسالار که در همان حیاط‌های قدیم خودم، منزل کرده است. مجدالدوله، احتشام‌الدوله که شاهزاده معین دربار باشد، بودند. مشغول رتق و فتق بودند. از اخبارات تازه این است که: حاجی علیقلی خان که می‌آمد رو به طهران، امیر مفتخ که در جلوبیش بوده نمی‌دانم به چه ملاحظه راه راکج کرده، سر از رباط کریم درآورده است.

سردار جنگ هم در قم آدم‌های حاجی علیقلی خان را گرفته است. حبس کرده، است. باری سوار زیادی از بختیاری برای امیرمفتخ و سردار جنگ آمده، چه ملحق شده، (و) چه خواهد شد.

بعد از نهار حضرت اقدس بیرون تشریف آوردند، سوار شده آمدم کامرانیه.

استراحت کرده تا عصری.

دو ساعت به غروب مانده، خبر رسید که در کرج جنگ شده و مشغول جنگ هستند. مغرب خبر رسید که اردوی دولتی شکست خورده، فراق عقب نشسته، کرج را هم (مجاهدین) متصرف شده‌اند. از این خبر معلوم است چه هیجانی میانه مردم پیدا می‌شود، «پلکونیک» مدد خواسته است.

یکشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

در رکاب مبارک حضرت اقدس سوار شده رفتیم به سلطنت آباد. حضرت اقدس تشریف بردند اندرون حضور همایونی. من در دم در پیش سپهسالار نشستیم، امجدالدوله، اعتضادالدوله، آقا میرهاشم، معین‌دربار، مختارالدوله، مجلل‌السلطان، (و) جمعی بودند، ولی سپهسالار (و) سایر حضرات متفکر بودند. تمام سوارهای سیلاخوری مستعد بودند. معلوم شد صبح باز از کرج کمک خواسته بودند، کلنل فرستاده بود که شاه را از خواب بیدار بکنید. بیدار کرده بودند برای فرستادن کمک.

باری بعد خبر فتح رسید که دیشب مخصوصاً فراق عقب نشسته که آنها را جری بکند. بعد که شاه آباد آمده بودند. آن وقت فراق‌ها، با توپ «شنیدر» و توپ «ماکسیم» حضرات را به درک می‌فرستند. چندین حمله سخت می‌کنند. هر چه بوده نبوده می‌کشند، به طوری که هیچ چیز از آنها باقی نمی‌ماند. از قراری که خیرر سیده از شاه آباد تا کرج را تمام خون آلود کرده‌اند، مقدار کمی از آنها جان بدر برده‌اند. آنها هم پناه به کوه برده‌اند. از عقب هم یک تیر دیگر با توپ به آنها انداخته، پنج نفر دیگر از آنها کشته می‌شوند.

باقی دیگر معلوم نیست که دیگر چه می‌شوند، به کجا می‌روند. دیگر اخبار معلوم نیست ولی همین قدر فتح شده تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. و چه خواسته

باشد، راست یا دروغش معلوم نیست.

باری در رکاب حضرت اقدس سوار شده آمدیم کامرانیه. «بارووفسکی» با یک نفر نایب سفارت انگلیس رفته است به طرف سپهدار. چرچیل هم با یک نفر نایب سفارت روس رفته‌اند به طرف قم و بختیاری‌ها. معلوم نیست که رفتن آنها برای چه بوده است. چه خیالی دارند.

عصری باز اخبار رسیده این است که می‌نویسم:

قزاق‌ها رفته بودند توی یک کاروانسرای و آنجا را سنگر کرده بودند برای خودشان. روبروی آن کاروانسرا، یک کاروانسرای دیگر بوده است آن را هم حضرات شورشی‌ها سنگر بسته بودند. از شب شروع به جنگ می‌کنند تا صبح. صبح جنگ سختی می‌شود، به طوری که چندین توپ رد و بدل می‌شود، بعد حضرات که بیرون می‌آیند. توپ ماکسیم را به آنها می‌بندند. به قدر بیست (و) پنج شش نفر در همان سر تیر می‌خوابند و به دَرَک می‌روند به قدر یکصد نفر هم زخمی می‌شوند. اغلب آنها مرده‌اند و بیشتر ارمنی و گرجی بوده‌اند، چند نفر هم مسلمان بوده‌اند، آنها را اول کرده‌اند، دو نفر ارمنی هم زنده دستگیر شده آنها را کشته‌اند. باری بیرق زیادی از دستشان گرفته، پنج بیرق از آنها گرفته‌اند (و) یک عراده توپ، به قدر یکصد و پنجاه عدد نفر، یکصد رأس اسب از آنها چه گرفته و چه صاحبانش فرار کرده، جاگذارده بودند و چه صاحبانش مرده بودند. باری سپهدار هم در کرج در باغ دولتی منزل دارد با سایر جمعیتش. باری حضرت اقدس تشریف فرمای در خانه شدند.

دوشنبه ۱۶ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس، در رکاب مبارک سوار کالسکه شده رفتیم به سلطنت آباد. حضرت اقدس تشریف بردند اندرون، حضور شاه. من دم در پیش

سپهسالار و سایرین نشسته، از اخبار تازه این که:

حاجی علیقلی خان که در رباط کریم مانده، امیر مفخم هم آمده است کهریزک. سردار جنگ برادرش هم آمده است پیش او. یک روز هم با هم ملاقات کرده‌اند، صحبت کرده، اصلاح نشده است.

بعد بندگان همایونی تشریف آوردند، بیرون. رفته حضورشان شرفیاب شده اظهار مرحمتی نشد نسبت به من.

باری بهرام میرزا سردار مسعود، آمده است.

باری بعد بندگان همایونی تشریف بردند اندرون صرف نهار بفرمایند. حضرت اقدس هم رفتند اندرون، آنجا صرف نهار کردند. من با معین دربار رفتم منزل سپهسالار نهار صرف کرده، معین دربار و سایر اجزای او بودند. بعد حضرت اقدس تشریف فرمای کامرانیه شدند. آمدم اندرون استراحت کردم. عصری سوار شده رفتم زرگنده، پیاده آمدم در اول خیابان سفارت روس، از آن عمارت که تازه سپهدار ساخته است (و) دو تا از آنها را اقبال الدوله اجاره کرده است و دو تا سعدالملک. باری دیدم اقبال الدوله، با اعتصام السلطنه (و) مجلل الدوله (و) محمد صادق میرزا (و) حسام السلطنه آنجا نشسته، مشغول صحبت هستند؛ از قراری که اقبال الدوله صحبت می‌کرد، این است که: چند روز قبل اجزای وزارت خارجه می‌روند پیش سعدالدوله می‌گویند چرا استعفا نمی‌کنید؟ برای شما بدنامی دارد که در عهد ریاست وزرائی شما این اوضاع فراهم بیاید. سپهدار و حاجی علیقلی خان شهر طهران را می‌گیرند، بروید استعفا بکنید. او جواب می‌دهد و با دلائل رد می‌کند. دو سه مرتبه آنها به او سخت می‌گیرند تا پریشب که کار به دعوا و مرافعه می‌کشد. از قرار از شدت اوقات تلخی سکنه می‌کند (و) به قولی او را چیز خور کرده‌اند. در هر صورت ناخوش می‌شود و اسهال می‌کند، نزدیک بوده است رفع زحمت از اهل ایران بکنند، بدبختانه نمرده است، باری بهتر شده است؛ خدا بهتر می‌داند

شاید نمردش صلاح بوده است.

باری نیم ساعت از شب رفته، سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس، «بارونوفسکی» بود با میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت. از قرار سپهدار هم به «بارونوفسکی» جواب خوبی نداده بوده (است).

سه‌شنبه ۱۷ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، در رکاب مبارکشان سوار کالسکه شده رفتیم به سلطنت آباد. بندگان همایونی بیرون تشریف داشتند رفتیم شرفیاب شده، بعد آمدم بعد با سپهسالار و سایرین نشسته صحبت می‌کردیم.

قشون زیادی از سوار و سرباز و توپخانه مجدداً دیشب (و) پریشب به طرف کرج رفتند برای کمک حضرات که در آنجا هستند. بازارها هم چند روز است بسته است. صنایع حضرت هم با مقتدر نظام الواط زیادی جمع کرده، تفنگ زیادی از این سه تیرها به آنها داده‌اند در شهر ساخلو هستند.

امروز یک مقدار قشون روس وارد انزلی شده، از چهار هزار تا پنج شش هزار می‌گویند، با توپخانه مفصلی.

باری اگر آنها بیایند کارها اصلاح می‌شود.

باری باز هم به رسم معمول بندگان همایونی با حضرت اقدس تشریف بردند اندرون صرف نهار کرده تا مدتی بعد از ظهر بیرون آمدند، سوار شده آمدم کامرانیه. بسیار خسته بودم، استراحت کردم تا غروب. بعد رفتم حضور حضرت اقدس مجدالدوله، معین دربار، آخوند ملاً ابوتراب بودند.

چهارشنبه ۱۸ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، در رکاب مبارک سوار شده رفتیم به

سلطنت آباد. حضور همایونی شرفیاب شده، مجدالدوله، ناصرالسلطنه (و) عضدالدوله بودند. امین‌الملک با سایر عمله‌جات خلوت بودند.

علاءالدوله امروز آمده حضور همایونی شرفیاب شده، مدتی است که احضار شده است، از راه مازندران آمده است.

باری امروز بناست بختیاری‌ها با هم روبرو بشوند، حاجی علیقلی خان که چند روز است در رباط کریم است و با سپهدار ارسال و مرسول دارند. امیر مفخم هم در کهریزک است. هر چه با آنها صحبت کرده، او قبول نکرده است. گفته بوده است من ایلخانی‌گری را هم به تو می‌دهم، تو را هم به ریاست قبول دارم، او قبول نکرده بود. رفته رو به کرج، امیر مفخم هم از عقب او رفته، امروز بناست که با هم جنگ بکنند، در چه محل و در کجا معلوم نیست؟ امیر مفخم هم مجدداً یک عراده توپ خواسته است، از عقب به او برسانند، یکی (گفته) اسب‌های توپ نعل ندارند، یکی (گفته) اسب حاضر نیست. باری در هر صورت خود سپهسالار با سردار افخم که رئیس پلیس باشد سوار شده، رفته‌اند به شهر، برای راه انداختن توپ.

باری تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. انشاءالله خوب خواسته است.

بعد از ظهر حضرت اقدس تشریف آورده، سوار شده آمدیم کامرانیه. عصری هم علاءالسلطنه آمد.

چند نفر دزد می‌روند به خانه علاءالسلطنه دزدی، سربازها در خانه علاءالسلطنه ملتفت می‌شوند. یکی از سربازها می‌آید یکی از آن دزدها را می‌گیرد (و) سایر سربازها را صدا می‌کند. یک نفر دیگر از دزدها می‌بیند که رفیقش گریز افتاده با تفنگ می‌زند به سرباز، جابه‌جا می‌میرد.

مشیرالسلطنه چندی است که بیرق عثمانی به سر در خانه‌اش زده است. رفته برای تماشای بیرق خانه مشیرالسلطنه بی‌تماشا و خالی از مزه نیست.

امیر معظم (و) امین الدوله را دیدم، آنجاها پیاده گردش می کردند، قدری با آنها گردش کرده، بعد رفتم برای زرگنده. در بین راه مجدالدوله را دیدم با پسرش مجدالسلطنه. مجدالدوله آمد پیش من، سوار کالسکه شده رفتیم سروقِ اقبال الدوله. دیدم اقبال الدوله، سردار منصور (و) محمد صادق میرزا نشسته صحبت می کنند.

سردار منصور روح در بدنش نبود. خیلی کسل بود، مثل مرده، نتوانست پای صحبت ما بنشیند، برخاسته رفت.

پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

تا آمدم بیرون حضرت اقدس سوار شده تشریف فرمای سلطنت آباد شدند؛ بودم تا بعد از ظهر که حضرت اقدس از در خانه مراجعت (کردند). امیر سیف الدین امیر توپخانه هم آمده بود، بعضی صحبت ها می کرد، می گفت: آمده ام برای اصلاح میانه شاه و سپهدار و حاجی علیقلی خان، بعضی مزخرفات می گفت. عصری رفتم برای زیارت امامزاده قاسم.

دم حسن آباد دیدم مؤیدالدوله آمده است حسن آباد گردش، پیاده شده رفتم پیش مؤیدالدوله، خودش بود با ملاباشی که همیشه در نزد اوست. از آنجا رفتم به طرف امامزاده قاسم سر استخر ملک التجار. رفتم پیش ملک. آنجا یکی دو نفر از اجزای سپهسالار که نمی دانم چه هستند، یک روز سالار، فردایش سردار، پس فردایش امیر تومان. هر روز یک لقب و منصب دارند، آنجا بودند.

بشیرالملک سرتیپ فوج سیلاخوری که امیر تومان شده است، آنجا بود.

جمعه ۲۰ شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

امروز عید حضرت فاطمه سلام الله علیها است. در کامرانیه هم زن ها سادات را

مهمانی کرده بودند (و) عیدی دادند. آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس تا ساعت سه در حضور مبارکشان بودم.

امشب بعضی اخبار رسیده که: در شاه آباد جنگ است. بعد اخبار رسیده که سپهدار از کرج رفته است به طرف پشاپویه. تا صبح بیدار بودیم. باز اخبار رسیده که امیر مفخم نزدیک یافت آباد با حاجی علیقلی خان روبرو شده اند؛ به یک روایت مشغول جنگ هستند.

شنبه ۲۱ شهر جمادی الآخری ۱۳۲۷

رخت پوشیده رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، حضرت اقدس به در خانه نرفته. باز هم خبر می رسید که بختیاری ها مشغول جنگ هستند. باری متوحش بودند. بعد آمدم بیرون حضور حضرت اقدس. پای تلفن گوش می دادیم (و) بعضی اخبارات (را) با تلفن تحصیل می کردیم.

از قراری که شنیده شد، حاجی علیقلی خان پشت یافت آباد با هم روبرو شده جنگ کرده اند، ولی هنوز معلوم نیست که چقدر کشت و کشتار شده است، ولی حاجی علیقلی خان شکست خورد است (و) کمی عقب نشسته است.

بعد از قراری که اخبار رسید، اردوی دولتی که در شاه آباد هست با سپهدار در صحرای کمال آباد روبرو شده، جنگ سختی کرده، سپهدار رفته است، ده امام جمعه پناهنده شده است (و) در قلعه محصور است. دورش را گرفته، یک عراده توپ هم (از او) گرفته اند. ده نفر (از) مجاهدین را هم که لباس فرنگی پوشیده بودند، دستگیر کرده آورده (اند) قزاقخانه. از قرار بایست کشت و کشتار زیادی شده باشد.

باری دو ساعت به غروب مانده باز هم این اخبارات می رسید. بعد که معلوم شد اغلب این اخبارات دروغ بوده است.

این حرف صحیح است که حاجی علیقلی بختیاری با امیرمفخم در شهریار روبرو شده، حاجی علیقلی خان، در ده شام معروف، با امیرمفخم جنگ کرده‌اند، بعد هم سپهدار رسیده است (و) امیر مفخم را محاصره کرده‌اند (و) کشت و کشتار زیاد شده است ولی از طرف اردوی دولتی بسیار آدم کم کشته شده است. از آن طرف از ارمنی و گرجی (و) بختیاری‌های حاجی علیقلی خان، زیاد کشته شده‌اند.

تا غروب جنگ می‌کرده‌اند. بعد حضرات رفته در قلعه، آنجا منزل کرده. در باطلاق‌ها سنگر کرده‌اند تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد.

یوسف خان سالار^۱ حشمت برادر حاجی علیقلی خان هم می‌گویند، کشته شده است ولی نه فتح شده است حسابی، نه آنها شکست خورده‌اند. در هر صورت دولتی‌ها نگذاشته‌اند آنها جلو بیایند. از اردوی شاه‌آباد و یافت‌آباد هم به امیر مفخم کمک رسیده. امشب دیگر جنگ نیست.

یک ساعت به غروب مانده حضرت اقدس با ظل السلطنه سوار شده، تشریف بردند به سلطنت‌آباد. من هم، سوار اسب شده، رفتم به صاحبقرانیه پیش ملکه ایران، آوازخوان هم آنجا بود. تا سه ساعت از شب رفته آنجا بودم. الحمدلله خوش گذشت.

یکشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۲

رفتم حضور حضرت اقدس، در رکاب مبارک سوار کالسکه شده رفتم به سلطنت‌آباد. بندگان همایونی در حوضخانه بودند، رفتم شرفیاب شدم، فرمانفرما، مشیرالدوله، مجدالدوله، سپهدار، ناصرالسلطنه (و) حشمت‌الدوله (و) سایر عملجات خلوت بودند.

تا ظهر بیرون تشریف داشته بعد تشریف (بردند) اندرون.

زال خان آدم سپهسالار که رفته بود پیش امیرمفخم، آمده دم در اندرون رسیده، بندگان همایونی با حضرت اقدس و فرمانفرما (و) سپهسالار بودند، تعریف میکرد: دیروز در نزدیکی ده قند و ده شاه آباد خالصه، دو دسته بختیاری با هم جنگ خیلی سختی کرده، از طرف ها کشت و کشتار زیادی کرده‌اند. نزدیک بوده است که امیر مفخم آنها را شکست بدهد که قشون سپهدار رسیده، به همه جهت دو هزار نفر بوده‌اند آنها، در توی سیاه آب (و) لشاب‌ها سنگر کرده‌اند. بعد هم چندین تیر توپ همه انداخته، بعد آنها رفته در قند شاه سنگر کرده‌اند. اردوی امیر مفخم کم بوده است. امروز هم باقیمانده اردوی کاشان ملحق به امیر مفخم می‌شود. از اردوی شاه آباد و یافت آباد کمک می‌رسد؛ والا امیر مفخم شکست خورده بود. وقتی که سپهدار با قشونش می‌رسد کار را به امیر مفخم تنگ کرده بودند (و) تا غروب جنگ کرده بودند، ولی از اردوی دولتی خیلی کمتر از آنها کشته شده، ولی از طرف سپهدار (و) حاجی علیقلی خان زیاد کشته شده‌اند. طیب، جراح، نعل‌بند، اسب (و) فشنگ خواسته بودند که برایشان بفرستند. باری در رکاب حضرت اقدس سوار شده آمدیم کامرانیه. صرف نهار کرده، استراحت کردم.

بعد شاهزاده معین‌دربار آمد که بندگان همایونی تشریف آورده‌اند، پشت باغ و می‌فرمایند (به حضرت اقدس) بیایید من شما را ببینم، اگر کار دارید من بیایم شما را ببینم. تا خبر بردند اندرون جواب بیآورند دیر شده (بود)، اسب حاضر کرده (حضرت اقدس) آمدند بیرون، سوار شده تشریف بردند. من با آقای ظل السلطنه سوار درشکه من شده، از عقب حضرت اقدس روانه شدیم تا رسیدیم، بندگان همایونی تشریف برده بودند سلطنت آباد. باری اسب‌های ما هم رسیده، سوار شده رفتیم. در بین راه، حضرت اقدس نماز نخوانده بودند، ایستادند به نماز. دوباره سوار شده رفتیم به سلطنت آباد. مختارالدوله، مفاخرالملک، مجل‌السلطان (و) سایر سرکرده‌ها بودند. بندگان همایونی